مصاف داس «سیریزا» با قوس ارتدوکس

نوژن اعتضادالسلطنه

«خوان پرون» زمامدار پیشین آرژانتین در دهه‌های ۴۰ و ۵۰ میلادی در مسیر حرکت از «سیوداد تروخیو» به مقصد اسپانیا، به یکی از اطرافیانش هشدار داده بود: «ژنرالیسیمو، مواظب کشیش‌ها باشید. آنهایی که من را از قدرت انداختند، اولیگارک‌های شکم‌گنده یا ارتشی‌ها نبودند، همین کلاغ‌سیاه‌ها بودند. یا باهاشان معامله کنید یا یکباره شرشان را بکنید». گویا پنج‌دهه پس از آن زمان، امروز سیریزا در یونان این هشدار را جدی گرفته و برای کلیسا، نخستین خط‌ونشان‌ها را کشیده است. ائتلاف سیریزا پس از اعلام خبر پیروزی در انتخابات اخیر، برنامه‌های خود را اعلام کرد. علاوه بر اعلام نکات جالب‌توجهی از جمله ملی‌کردن بانک‌ها و دستمزد برابر زن و مرد، ذکر دو اصل هدف‌گیری دقیق این جریان چپ‌گرای رادیکال علیه نهاد مذهبی اصلی یونان را نشان داد: الغای امتیازهای کلیسا و صنعت کشتی‌سازی (که اکثر سرمایه‌داران یونانی را شامل می‌شود) و دیگری استفاده از ساختمان‌های دولتی، بانک‌ها و کلیساها جهت اسکان بی‌خانمان‌ها. برای بررسی علت رویکرد کنونی سیریزا نسبت به کلیسا باید پیشینه ایدئولوژیک آن را موردبررسی قرار داد. ائتلاف چپ رادیکال در یونان که تحت عنوان سیریزا شناخته می‌شود، یک حزب چپ‌گرای افراطی است. این حزب مرکب از ۱۳ گروه به همراه سیاست‌مدارهای مستقلی از جمله سوسیال‌دموکرات‌ها، پوپولیست‌های دسته‌چپی و گروه‌های سبز چپ‌گرا به همراه مائوئیست‌ها، کمونیست‌های اروپایی و تروتسکیست‌ها است. با وجود ایدئولوژی سکولار اعضای این حزب، بسیاری از اعضای آن مسیحی هستند، اما همانند اعضای بی‌خدای این جریان، در یک موضوع با یکدیگر اشتراک‌نظر دارند: آنتی کلریکالیسم (ضدیت با کشیشان و مخالفت با مداخله کلیسا در امور سیاسی). همچنین اعضای این ائتلاف متفق‌القول، مخالف حمایت دولت از کلیسای ارتدوکس یونان هستند.

تصمیم اخیر سیریزا پیش از این نیز توسط دولت‌های انقلابی چپ‌گرای جهان به‌منظور تقسیم عادلانه ثروت و لغو امتیازات و مصونیت‌های اعطاشده از سوی دولت به دستگاه مذهبی صورت گرفته است. برای مثال، در اکتبر ۱۷۸۹ مجلس مؤسسان فرانسه درصدد به‌دست‌آوردن درآمد جدیدی برای خزانه دولت بود، بنابراین در دوم نوامبر ۱۷۸۹ به ملی‌شدن املاک کلیساها رأی داد و چون کلیساها زمین‌های وسیعی در اختیار داشتند که ارزش آنها به پول آن زمان بالغ بر سه یا چهار میلیارد فرانک بود، پس از ملی‌شدن متعلق به تمام افراد ملت شد و مجلس آن را پشتوانه اسکناس‌هایی که دولت چاپ کرده بود، قرار داده و درآمد فروش آنها را برای پرداخت بدهی‌های عمومی دولت تخصیص داد. همچنین ژاکوبن‌های انقلابی در فرانسه نیز با عزمی راسخ برای کوتاه‌کردن دست محتکران در تعیین و اخذ مالیات بر درآمدهای سنگین بر توانگران با هدف تأمین نان و لباس برای تنگدستان، اقدامات مهمی را انجام دادند.

بااین‌حال، باوجود اینکه عصر روشنگری و ضدیت عمومی مردم نسبت به کلیسا و کشیش‌ها، سیریزا در کشوری داس بازستانی حق از کلیسا و لغو امتیازات و معافیت آن نهاد از پرداخت مالیات در شراط بد اقتصادی کنونی را بلند کرده که مذهب ایفاگر نقش مهمی است. در یونان کلیسای ارتدوکس نهادی مهم است. این موضوع را می‌توان به راحتی از صدای زنگ ناقوس سحرگاه‌های کلیسا در هر نقطه‌ای از شهر آتن دریافت. همچنین در تمامی جزایر یونان که پذیرای توریست‌هایی هستند که با کشتی به آن مناطق سفر کرده‌اند، نخستین مکان‌هایی که به چشم می‌خورد، کلیساها هستند.

در قانون اساسی یونان مصوب سال ۱۹۷۵، کمتر از یک سال پس از سقوط دیکتاتوری خونتاهای نظامی، در اصل سوم آمده بود مذهب رسمی در یونان مسیحیت کلیسای ارتدوکس شرقی است. مسائل مربوط به خودگردانی کلیساها نیز در آن ذکر شده بود. حضور مذهب در قانون یونان به حدی بوده که قانون اساسی سال ۱۹۷۵ به نام «تثلیث مقدس هم‌گوهر و تجزیه‌ناپذیر» تصویب شد و طبق آن، یک کلیسای مسلط وجود دارد که کلیسای ارتدوکس است. کلیسای ملی که روابط قوی و فشرده‌ای با دولت برقرار کرده، غالب است. از این‌رو نمی‌توان از لائیسیته در یونان سخنی به میان آورد. طبق منشور اساسی کلیسای یونان درباره مناسبات دولت و کلیسا، تمایز دولت و کلیسا به منزله دو نهاد مستقل از یکدیگر به رسمیت شناخته شده است. بااین‌حال، آن دو نهاد در همکاری مشترک با یکدیگر هستند، چراکه کلیسا مشمول حقوق عمومی می‌شود. پرسنل کلیسا کارمندان دولتی به‌شمار می‌آیند و تحت این عنوان از دولت حقوق می‌گیرند. دولت بر اداره امور مالی کلیسا نظارت دارد. به‌این‌ترتیب کلیسای یونان وابسته به دولت است، اما وابستگی یک‌جانبه نیست. کلیسا نیز بر دولت نفوذ دارد. پیش از سیریزا نیز دیگر احزاب چپ یونان تلاش کرده بودند تا قدرت تأثیرگذاری کلیسا را محدود کنند. برای مثال، در زمان زمامداری پاسوک (حزب سوسیالیست) و کمونیست‌ها طرحی ارائه شد مبنی بر آنکه قانون اساسی تازه نباید به روابط میان کلیسا و دولت اشاره کند، بلکه باید در عوض موضوع برای تصمیم‌گیری را به پارلمان واگذار کند. بااین‌حال، تأثیرگذاری اعضای این دو جریان سیاسی در دوران مجلس قانون‌گذاری ضعیف بود و نتوانستند کاری از پیش ببرند. موضوع پیوند عمیق و تاریخی دولت‌های یونان با کلیسا موضوعی؛ که نه‌تنها انتقاد سیریزا و سایر جریانات چپ یونان را برانگیخته، بلکه باوجود آنکه اصل سکولاریسم یکی از مؤلفه‌های اساسی کشورهای اروپایی است که باید از سوی کشورهای عضو اتحادیه اروپا طبق قوانین آن اتحادیه رعایت شود، یونان ازجمله کشورهایی است که این اصل را رعایت نکرده و تا به امروز هزینه آموزش، دستمزد و حقوق بازنشستگی کشیشان یونانی را در کلیساهای آن کشور تأمین می‌کنند. کلیسا در تاریخ اروپا از خود سابقه درخشانی برجای نگذاشته و کلیسای ارتدوکس یونان نیز نه‌تنها از این قاعده مستثنا نیست که خود در زمره سرآمدان آن قرار گرفته است: روزگاری همکاری با فئودال‌ها و روزگاری همدستی با خونتاهای نظامی و فاشیست‌ها. از قدیمی‌ترین نمونه‌های تاریخی اقدامات ضدمردمی کلیسا می‌توان به دوران انقلاب فرانسه اشاره کرد. پیش از انقلاب، فئودال‌ها در برابر دریافت سهم مالکیت اجازه می‌دادند کشاورزان در زمین‌های اربابی زراعت کنند. در دوران معاصر، بزرگ‌ترین اقدام ضدمردمی کلیسای ارتدوکس یونان همکاری هفت‌ساله آن نهاد با رژیم دیکتاتوری خونتاهای نظامی در یونان (۱۹۷۴-۱۹۶۷) بود؛ رژیمی که هدف قراردادن «دشمنان» یعنی کمونیست‌ها، اعضای اتحادیه‌های کارگری، سیاست‌مداران لیبرال، روشنفکران، هنرمندان و دانشجویان را حق طبیعی خود می‌دانست. در جریان داخلی و مقاومت کمونیست‌ها، ملی‌گرایان و سلطنت‌طلبان که خواستار احیای نظم کهن بودند، در همدستی با نظامیان، از آمریکایی‌ها درخواست کمک کردند. اصل ۱۳ قانون اساسی یونان برای نخستین‌بار آزادی مذهبی و بیان عقاید دینی را تضمین می‌کند. در حالی که در دوره دیکتاتوری نظامی، تبعیض علیه اقلیت‌های مذهبی از سوی ارتش صورت می‌گرفت و کلیسای ارتدوکس نیز از این موضوع بهره‌برداری می‌کرد. اقدامات منفی کلیسای ارتدوکس یونان به اینجا ختم نشد. کلیسای ارتدوکس یونان در اتخاذ رویکردهای نژادپرستانه و حس نفرت از همسایگان به‌خصوص ترکیه، سابقه‌ای طولانی دارد. کلیسای یونان همواره خود را حافظ اصلی هویت ملی یونانی قلمداد کرده است. جایگاه مذهب ارتدوکس در طول تاریخ معاصر یونان تکیه‌گاهی برای یونانی‌ها نه صرفا در برابر ترک‌ها که در مقابل غرب بوده است؛ خصومتی که از قرن یازدهم از انشقاق رم و قسطنطنیه آغاز شد و گرایش‌های سلطه‌طلبانه کلیسای رم تا اشغال تقریبا تمامی یونان در دوره‌هایی توسط ونیز و سلطه امپراتوری عثمانی سبب شدند تا در سده نوزدهم اصطلاح «هلنی- مسیحی» به‌منظور تأکید بر تداوم هلنیسم از یونان باستان تا امروز ساخته و پرداخته شود. آموزه‌هایی تبلیغ شد که یونان مدرن باید در جغرافیای هلنیسم که قبل از اشغال عثمانی وجود داشت، یعنی در زمان امپراتوری مجدد بیزانس، مجددا برپا شود. در آن هنگام بود که عده‌ای از قوس ارتدوکس در برابر قوس مسلمان سخن گفتند. همین موضوع سبب شده تا کلیسای ارتدوکس یونان نه‌تنها هیچ انتقادی را نپذیرد، بلکه خواستار برخورد با مخالفانش شود. برای مثال، «کریستودولوس» اسقف اعظم یونان در سخنرانی ماه می ۱۹۹۸ خود، کمی پس از انتصاب به این مقام، کسانی که خواستار جدایی دین از دولت هستند را «بردگان» خارجی نامید؛ کسانی که از دید او سزاوار دارابودن هویت یونانی نیستند و نماد «درهم‌شکستگی ملیت» به شمار می‌روند. او در ادامه ادعا کرده بود افراد بدین‌خاطر بحث ارتباط کلیسا و دولت را در چارچوبی جدید مطرح کرده‌اند، چراکه آگاهند یونان بقای خود را مدیون کلیساست. درنتیجه، از دیدگاه این اسقف اعظم، هرگونه انتقاد و بالاتر از آن، نفی کلیسا «تنزل جایگاه ملی» یونان را به‌همراه دارد. او در اکتبر همان سال پیشنهاد ایجاد ایستگاه تلویزیون ملی، بیمارستان‌ها، مدارس و دانشگاه‌هایی را داده بود که باید قوانینشان تحت مدیریت کلیساها اداره و تنظیم شود.

سیریزا در مواجهه با کلیسا و تلاش برای خلع آن نهاد مذهبی از مصونیت‌ها و امتیازات پیشین، راه دشواری را در پیش دارد، چراکه کلیسای ارتدوکس یونان ماهیتی آمیخته با هویت ملی یونانی‌ها دارد. از سوی دیگر، پدیده‌ای به نام لائیسیته یا جایی دولت و کلیسا در یونان مطرح نبوده و دولت‌های پیشین در قبال مذهب بی‌طرف نبودند و در پیوند فشرده‌ای با کلیسا ارتدوکس بودند که حالت کلیسای ملی را داشت.

همچنین کلیسا نقش مهمی را در تأمین غذا، دارو و سایر اقلام اولیه ضروری برای قربانیان بحران اقتصادی سیریزا ایفا کرد، در نتیجه نمی‌توان یک‌شبه این روند را تغییر داد. میزان سرمایه کلیسا در یونان و صحبت‌کردن از آن یک تابوست. به‌دلیل ضعیف‌بودن نظام مالیاتی و محاسباتی، مشخص نیست که در عمل چه مقدار درآمد توسط کلیسا کسب می‌شود، در مورد زمین‌ها نیز چون نظام ثبت زمین وجود ندارد، مشخص نیست کلیساها چه مقدار سهم دارند. کلیسای ارتدوکس مدعی شده ثروتمند نیست و طرح این موضوع صرفا یک افسانه است و تنها چهار درصد از دارایی‌های آن متعلق به دوره پیش از انقلاب یونان در سال ۱۸۲۱ بوده که حفظ شده است و بسیاری از اموال در آن زمان مصادره شدند. روزنامه «کاترینی» نزدیک به جناح راست میانه در گزارشی در سال ۲۰۰۸ ارزش دارایی‌های کلیسای ارتدوکس یونان را ۷۰۰میلیون یورو اعلام کرده است. «مانوس» وزیر اقتصاد پیشین یونان گفت کلیسا دومین زمین‌دار بزرگ یونان پس از دولت آن کشور با دراختیارداشتن حدود ۱۳۰ هزار هکتار زمین است. کلیسا سهم ۱/۵ درصدی در بانک ملی یونان را نیز در اختیار دارد و استفاده از نمایندگان خود در آن نهاد مانع افزایش مالیات برای نهادهای مذهبی شده است و درنهایت آنکه تغییر قانون اساسی روندی طولانی‌مدت و زمان‌بر خواهد بود که احتمالا به عمر یک دوره پارلمانی نمی‌رسد. درنتیجه، مصاف سرنوشت‌ساز سیریزا و کلیسا، مسیری طولانی را خواهد پیمود. قدر مسلم آنکه به مرور زمان مشخص خواهد شد رابطه دولت و کلیسا در یونان با به‌قدرت‌رسیدن چپ رادیکال، دیگر از نوع گذشته نخواهد بود.

ادامه از صفحه ۹

«داعش» می‌رود و «داعشیزم» می‌ماند

اما این نکات فرهنگی هستند نه سیاسی.

بله. از نظر سیاسی فکر می‌کنم جامعه فکری ترکیه هم این را پذیرفته است، اما مسئله نخست این است که در قانون اساسی، هنگامی که از تغییر شرایط شهروندی سخن به میان می‌آید؛ ما مسائل را از نظر قدرت حاکم می‌سنجیم. اگر تغییرات مندرج در قانون اساسی، اصلاحات قانون یا حتی نوشتن قانون اساسی جدید طی یک بیانیه حقوق شهروندی از طرف کمیته‌ای از شهروندان نوشته نشده باشد، مشکل را حل نمی‌کند. اصطلاحی که در انگلیسی از آن به Bill of Right یاد می‌شود؛ یعنی بیانیه‌ای حقوقی که از سوی شهروندان و نه از سوی حکومت برای شهروندان نوشته شده باشد. نکته دوم، این است که هنگامی که جنبش کرد از سیستم سیاسی صحبت می‌کند، نظرش مبتنی‌بر وجود یک اتونومی دموکراتیک در بخش کردستان ترکیه است، اما این امر نیازمند وجود شرایط و تضمین‌هایی است که باید برای حکومت و کردها وجود داشته باشد. آیا حقوق شهروندی این سیستم خودمختار، وابسته به حدود و ثغور مرکز است یا در عرصه جغرافیای سیاسی کردستان به کار بسته می‌شود؟ در جاهای دیگری که کردها ساکن هستند، چطور؟ برای ترک‌های ساکن در منطقه کردستان این حقوق چگونه اعمال می‌شود؟ در عراق دیدیم که با گره‌خوردن فدرالیسم به حوزه جغرافیایی، مسئله بعد نظامی به خود گرفت، چراکه حراست از فدرالیسم نیازمند قوای نظامی بوده و حکومت نیز خواهان محدودکردن هرچه‌بیشتر منطقه خودمختار است.

اما ترکیه همواره به‌عنوان قدم اول این فرایند بر خلع‌سلاح تأکید دارد.

ببینید کردها و هم حکومت ترکیه تفسیر خاص خود را از حل مسئله کرد داشته‌اند. تفسیر حکومت به معنای خلع‌سلاح بوده و بر این باور است که درصورت خلع‌سلاح و امان‌دادن به گریلاهای کرد این مسئله حل می‌شود. اما این تفسیر یک رویای سیاسی بیش نیست. به نظر من مسئله کرد فقط مبارزه مسلحانه ۳۴ ساله کردها در کوه‌ها نیست. این مسئله ابعاد سیاسی و فرهنگی داشته و اگر این مسئله حل نشود، ابعاد نظامی آن هرلحظه می‌تواند فعال شود. در این مقطع برخورد حکومت چندان خردمندانه نبوده و از نظر سیاسی واقع‌بینانه نیست. کردها هم باید مقداری از خواسته‌هایشان را تعدیل کرده و حتی تفسیر تازه‌ای از این مسئله به دست بدهند. باید در نظر داشت که حکومت ترکیه تنها جواب‌گوی مطالبات کردها نیست بلکه باید جواب‌گوی بخش عمده‌ای از جامعه ترکیه باشد که نگرانی‌های بسیاری راجع به این مسئله دارند. بر این باورم که خلع‌سلاح نباید پیش‌شرط و قدم اول بوده و باید کردها در شرایطی آزاد و دموکراتیک به‌عنوان طرف مذاکره شناخته شده و حکومت نیز آشکارا هیأتی از افراد منتخب ملت را در کمیته‌ای سازمان دهد. دیدگاه‌های حکومت ترکیه تاکنون نسبت به این مسئله امنیتی بوده.

حکومت نمی‌خواهد که به جنبش کرد مشروعیت داده شود.

وقتی که حکومت با طرفی مذاکره می‌کند، مشروعیت طرف مقابل را می‌پذیرد. با پذیرفتن این مشروعیت نباید گفتمان اتخاذشده همان گفتمان قبل از قبول مشروعیت باشد. باید گفتمان ترور و تروریسم که دولت ترکیه با آن جنبش کرد را خطاب قرار می‌دهد، تغییر پیدا کند. از سوی دیگر حکومت باید مطالبات اداری، امنیتی و اقتصادی کردها را بپذیرد و نهایتا به مسئله خلع‌سلاح بپردازد. تا جایی که من اطلاع دارم، رهبری کردها از سال ۱۹۹۴ به این نتیجه دست یافته است که جنگ مسلحانه مسئله‌ای ابزاری بوده و به حل مسئله کرد منجر نمی‌شود.

تا چند ماه دیگر در ترکیه انتخابات پارلمانی برگزار می‌شود. با توجه به وجود ایدئولوژی‌های هم‌زیست در ترکیه، آینده حکومت حزب عدالت و توسعه را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

سیاست ترکیه در شرایط بسیار حادی قرار دارد. اردوغان درصدد است از انتخابات ماه ژوئن به نفع خود استفاده و سیستم سیاسی ترکیه را به ریاستی تغییر دهد. برای این کار نیازمند دستیابی به اکثریت بالایی در مجلس است و این هدف جاه‌طلبانه‌ای به‌شمار می‌رود. مخالفان اردوغان و به‌ویژه حزب حرکت ملی و جمهوری‌خواه خلق بر این نظرند که اردوغان از مسئله کرد و رابطه با آقای «عبدالله اوجالان» رهبر حزب کارگران کردستان، استفاده ابزاری می‌کند تا سیستم ریاستی در این کشور را به تصویب برساند. در عوض کردها نیز از طریق حزب «دموکراتیک خلق‌ها» وارد انتخابات شده و این نیز بدین معناست که باید حد نصاب ۱۰ درصدی آرا در سطح ملی را به‌دست آورند. در غیراین‌صورت از صحنه حذف و آرای آنها به سوی حزب حاکم خواهد رفت. این عمل یک ریسک با سطح بالا به‌شمار می‌رود اما اعضای این حزب بر این باورند که چنین حد نصابی را به دست می‌آورند. این مسئله باعث شده احزاب اپوزیسیون بگویند کردها با حزب عدالت به زدوبند سیاسی دست زده تا اردوغان سیستم ریاستی در ترکیه را تثبیت کرده و در عوض آقای اوجالان از زندان آزاد شود. البته این یک تئوری مبتنی بر توهم توطئه است و با واقعیت هم‌خوانی ندارد.

و به‌عنوان آخرین سؤال؛ به‌قدرت‌رسیدن دوباره اردوغان در ترکیه و تغییرات خاورمیانه چه تأثیری بر سیاست منطقه‌ای ایران خواهد گذاشت؟

به نظر من به‌قدرت‌رسیدن دوباره اردوغان در آینده برای ایران فاکتوری کلیدی محسوب نمی‌شود. عامل کلیدی در ایران در حقیقت مذاکرات هسته‌ای و نوع توافق کشورهای غربی با ایران و نتایج خواسته و ناخواسته آن است. آنچه از نگاه دولت ترکیه واجد اهمیت بیشتری است موضع دولت عربستان سعودی و قطر است؛ به‌دلیل مشکلاتی که بین آمریکا و ترکیه پیش آمده امکان عملکرد سیاسی این کشور در سوریه و منطقه محدود و محدودتر شده است. نقاط ضعف اساسی در سیاست ترکیه مشهود بوده و به نظر می‌رسد که این کشور حاضر است به‌صورت غیرفعال در جنگ علیه داعش شرکت کند. اما این مسئله باعث نشده تا پایگاه نظامی اینجرلیک را در اختیار آمریکا گذاشته یا حتی اجازه دهد آمریکا از خاک ترکیه علیه این گروه اقدامات نظامی انجام دهد. اوباما قبل از خروج نیروهای آمریکا از عراق با ایجاد پایگاه نظامی در منطقه کردستان موافقت نکرد. اما با رفتارهای سیاسی ترکیه در عراق و سوریه، بعید به نظر نمی‌رسد آمریکا نظرش را در ارتباط با ایجاد یک پایگاه نظامی در کردستان عوض کند. در چنین صورتی در چارچوب ناتو و سیاست‌های این کشور در بعد منطقه‌ای ضربه بزرگی به ترکیه وارد خواهد آمد. در مقطع کنونی ترک‌ها این هشدار را شنیده و به‌طور ضمنی و غیرفعال وارد جنگ با داعش شده‌اند و صحبت از مشارکت در جنگ آزادی موصل می‌کنند که به این مسئله ارتباط دارد. با توجه به این موارد فکر می‌کنم تغییر سیستم حکومتی در ترکیه و تغییر وضع سیاسی اردوغان ممکن است باعث فعال‌شدن سیاست ترکیه در سوریه شود اما فکر نمی‌کنم ترکیه در درازمدت بخواهد هزینه نظامی فراوانی بپردازد. بر این باور نیستم که ترکیه بخواهد و بتواند هزینه سنگینی بدهد؛ چراکه هنوز هم عمده‌ترین عامل پشتیبانی از حکومت آقای اردوغان مدیریت اقتصادی بوده که در این ۱۰ سال انجام گرفته است. اگر هزینه جنگ حتی دو ساله بر ترکیه تحمیل شود تأثیرات آن بر تراز پرداخت‌های مالی ترکیه در سیاست اقتصادی ترکیه زیاد خواهد بود.

دریچه

همچنان گرسنه

جو مین پارک *

خبرها تأکید می‌کنند رهبر جوان کره‌شمالی درنظر دارد اقتصاد فروپاشیده این کشور را اصلاح کند؛ اصلاحاتی که نخستین اثر خود را در همان روزهای نخست برجا گذاشت و قیمت برنج را چنان افزایش داد که اکنون اکثر خانواده‌ها توان خریدن حتی کیلویی از آن را ندارند. مسئله‌ای که اکنون کاملا مشخص است، آن است «کیم‌جونگ‌اون» توان مقابله با افزایش قیمت‌ها را ندارد، چراکه حتی صندوق ذخیره پیونگ‌یانگ نیز خالی‌تر از گذشته است. همچنین این مسئله نشان می‌دهد شرایط اقتصادی بسیار بحرانی است و من احساس می‌کنم که به نقطه حساسی رسیده و این رهبر جوان به‌خوبی می‌داند که بدون اصلاحات یا گشودن درهای این کشور، پایانی برای تنها کشور کمونیستی جهان رقم خواهد خورد. او و اطرافیانش می‌گویند احتکار برنج، قیمت این محصول را افزایش داده است و اصلاحات می‌تواند رونق و سود را به کشور بازگرداند، اما آنان به‌خوبی آگاه هستند پیونگ‌یانگ دیگر قادر نیست در قبال فشارهای بین‌المللی ایستادگی کند و به باور من، کیم جوان از زمانی که قدرت را به دست گرفته، بادقت، حوادث بین‌المللی را تحت نظر دارد و او پس از تصمیم میانمار مبنی بر بازکردن درهایش به سمت کشورهای دیگر، مصمم شد میراث باقی‌مانده از پدرش را فراموش کند؛ هرچند هنوز هیچ‌خبری درباره بهبود شرایط منتشر نشده و هنوز در بسیاری بخش‌ها، هیچ‌نرمشی دیده نشده است. از سوی دیگر، با اعمال تحریم‌های بین‌المللی علیه برنامه تسلیحاتی و پافشاری این کشور در اولویت قراردادن تأمین منابع نظامی به جای تأمین مواد غذایی، کل جمعیت این کشور تا دهه‌های آینده همچنان در لبه پرتگاه قحطی قرار دارد. ارائه این تصویر از کره، رهبر جوان این کشور را وادار کرده است در مقابل آرزوهای خودش بایستد. به گفته افرادی که به‌تازگی از این کشور بازدید کرده‌اند، رشد فیزیکی مردم متوقف شده است و آنان کوتاه‌تر شده‌اند. همچنین گزارش‌ها حاکی از آن است شهروندان کره‌شمالی همواره با کمبود مواد غذایی روبه‌رو هستند این در حالی است که درحقیقت، مشکل اصلی آنان تولید مواد اولیه نیست، مشکل، منفعت‌طلبی افرادی است که به طبقه بالای جامعه تعلق دارند، زیرا فاصله طبقاتی بین ثروتمندان و فقرا به‌شدت افزایش یافته است. پیون‌گیانگ منابع خوبی در اختیار دارد، اما اکثر مناطق این کشور در شرایط بدی به‌سر می‌برند و قیمت یک کیلو برنج با حقوق یک‌ماهه بسیاری از شهروندان این کشور برابری می‌کند. در چنین شرایطی فرق نمی‌کند که کارمند دولت باشی یا کارگر، در هرصورت باید عصرها نیز برای خود کار دومی دست‌وپا کنید. ازهمین‌رو، اکثر مردم این کشور در رستوران‌ها کار می‌کنند یا دست به خریدوفروش‌های جزئی می‌زنند که معمولا سودی در آنها نیست. درهمین‌حال، بسیاری از آنان و حتی مقام‌های عالی‌رتبه، تنها به مرزهای این کشور با چین چشم دوخته‌اند؛ تنها راهی که می‌توان از این شرایط خلاص شد. برخی از تحلیلگران نیز بر این باورند که سران کره‌شمالی می‌ترسند اصلاحات را به‌طورکامل اجرا کنند و ترجیح می‌دهند این کشور فاصله خود را با کشورهای توسعه‌یافته مانند چین، ژاپن و کره‌جنوبی حفظ کند. ازهمین‌رو، اگر قرار باشد اصلاحاتی صورت گیرد، بسیار محدود خواهد بود، چراکه اگر درهای این کشور به طور کامل باز شود، این رژیم از هم می‌پاشد. از سوی دیگر، مردم به دلیل تجربه سال ۲۰۰۹ میلادی، به رژیم این کشور اعتماد ندارند و می‌ترسند این اقدامات شرایط را از قبل بحرانی‌تر کند.

*ستون‌نویس رویترز

نگاه

جنگ ارزش‌ها با روسیه

آندرس فوگ راسموسن . دبیرکل ناتو

مقام‌های روسیه اخیرا دولت دانمارک را تهدید کرده‌اند اگر آن کشور به سامانه نظامی- دفاعی ناتو بپیوندد، هدف موشک‌های هسته‌ای قرار خواهد گرفت. این یک تهدید ظالمانه آشکار علیه کشوری است که قصد حمله به روسیه را ندارد. فراتر از آن، این موضوع بازتاب‌دهنده یک عامل اساسی در سیاست خارجی کرملین است: ناامیدی برای حفظ نفوذ استراتژیک روسیه در زمانی که آن کشور با چالش‌های بی‌سابقه‌ای مواجه است.

البته رهبران روسیه به‌خوبی می‌دانند موشک‌های دفاعی ناتو، آن کشور را هدف قرار نداده‌اند. زمانی که من به‌عنوان دبیرکل ناتو از سال ۲۰۰۹ تا ۲۰۱۴ میلادی مشغول خدمت بودم، ما به طور مداوم تأکید می‌کردیم هدفمان دفاع از اعضای ائتلاف در مقابل تهدیداتی است که از خارج از ناحیه یورو- آتلانتیک ریشه گرفته‌اند. هرکسی نیز که دانشی ابتدایی درباره فیزیک و مهندسی داشته باشد، می‌تواند این موضوع را درک کند که این سامانه نظامی دفاعی دقیقا برای این منظور طراحی شده است.

تهدید هسته‌ای روسیه علیه دانمارک و دیگر کشورها در حالی صورت می‌گیرد که آن کشور از نظر اقتصادی و جمعیتی تضعیف شده و از نظر سیاسی در حال زوال است. ناتو خلاف آنچه کرملین ادعا می‌کند، قصد ندارد تا روسیه را با اتخاذ سیاست تهاجمی قربانی کند. منازعه جاری میان روسیه و غرب حول محور بحران در اوکراین است که در مرکز آن نزاع بر سر ارزش‌ها قرار دارد.

خوب است به یاد آوریم منازعه اوکراین چگونه آغاز شد: ده‌ها هزار نفر از شهروندان اوکراینی از تمام بخش‌های جامعه با برگزاری تظاهرات مسالمت‌آمیز خواستار پیوستن به اتحادیه اروپا شدند. در آن زمان هیچ‌کسی خواستار مقابله با روس‌زبانان اوکراین نبود و این ادعای کذبی است که از سوی کرملین مطرح شد. در آن زمان هیچ‌یک از اعضای ناتو، یکی از طرفین در گفت‌وگو نبودند.

بااین‌حال، روسیه به‌سرعت و باشدت از خود واکنش نشان داد. قبل از آنکه خشونت تظاهرات را دربر گیرد، مقام‌های روسیه تظاهرکنندگان را به حمایت از نئونازی‌ها، رادیکال‌ها و آشوب‌طلبان متهم کردند. پس از آنکه «ویکتور یانوکوویچ» رئیس‌جمهوری پیشین اوکراین از کشور فرار کرد، «ولادیمیر پوتین» رئیس‌جمهوری روسیه موضوع الحاق کریمه به آن کشور را مهندسی کرد.

این اقدام نه‌تنها نقض آشکار قوانین بین‌المللی بود، بلکه به‌طور آشکار در تناقض با اظهارات مداوم مقام‌های روس دراین‌باره بود که هیچ کشوری حق ندارد تا با هزینه کشوری دیگر امنیت را تضمین کند. تظاهرکنندگان اوکراینی علیه دولتشان و نه روسیه تظاهرات کرده بودند. درواقع، طرح این موضوع که اوکراین می‌توانست تهدیدی نظامی علیه روسیه باشد، کاملا پوچ و بی‌پایه است. حتی در صورتی که اوکراین یکی از اعضای پیمان ناتو نیز می‌بود، احتمال اقدام نظامی از سوی آن کشور به روسیه ناممکن بود، چراکه در راستای منافع هیچ‌یک از کشورهای عضو ناتو نبود.

برای روسیه، تهدید از جانب تظاهرکنندگان اوکراینی خطری وجودی بود. آنان خواستار تغییر، آزادی و دموکراسی بودند. تظاهرکنندگان، مدل «پوتین» را به چالش کشیدند؛ مدلی که در آن رئیس‌جمهوری تمام مخالفان را حذف، آزادی رسانه را محدود کرده و سپس به شهروندان می‌گوید آنان می‌توانند رهبران خود را انتخاب کنند. کرملین از این موضوع در هراس است در صورتی که اوکراینی‌ها به خواسته‌شان برسند، این نمونه می‌تواند در روسیه نیز تکرار شود. به‌این دلیل است که روس‌ها به رهبران اوکراین برچسب «روسیه‌هراس» و «فاشیست» می‌زنند. به‌همین‌دلیل است که آنان سال‌ها تلاش کردند تا این‌گونه وانمود کنند که دولت‌های حوزه بالتیک شهروندان روس خود را سرکوب می‌کنند. به همین‌دلیل است که آنان تلاش می‌کنند تا از اتحادیه اروپا تصویر نهادی فاسد و غیراخلاقی را ارائه دهند. کرملین تلاش می‌کند شهروندان روس را متقاعد کند که لیبرال‌دموکراسی بد و زندگی در سایه «پوتین» بهتر است. برای رسیدن به این منظور، دولت روسیه نه‌تنها در داخل آن کشور دروغ‌پراکنی می‌کند، بلکه دامنه خشونت و بی‌ثباتی را به همسایگان خود نیز کشانده است.

در مقابل هجمه تبلیغاتی روسیه، غرب باید در کنار اوکراین بایستد و به حمایت خود ادامه دهد. غرب همچنین باید از گرجستان و اعضای ناتو چون استونی، لتونی و لیتوانی حمایت کند. باوجود دردهایی که متحمل شده‌ایم، باید در صورت لزوم، تحریم‌ها علیه روسیه را تقویت و جبهه ناتو را تقویت کنیم. ما باید با واقعیت‌ها مواجه شویم، چراکه برای دفاع از خود، شاید مجبور به پرداخت هزینه شویم. بزرگ‌ترین قدرت غرب دموکراسی است. این آن چیزی است که تاکنون توانسته برای بیش از دو نسل صلح و امنیت را فراهم آورد و سبب شد تا حکومت‌های کمونیستی در اروپا بدون خشونت سرنگون شوند. گرچه لیبرال‌دموکراسی از رسیدن به ایده‌آل‌های خود فاصله زیادی دارد، اما همچنان بهترین راهکار دفاعی در برابر افراط‌گرایی و عدم تساهل و قدرتمندترین راه برای پیشرفت انسان‌هاست. در صورتی که غرب به روسیه اجازه دهد تا به‌سادگی به کشورهای همسایه‌اش تجاوز کند، این پیام ارسال خواهد شد که ارزش‌های دموکراتیک، ارزش دفاع‌کردن را ندارند. این موضوع می‌تواند باعث کاهش نقش غرب به‌عنوان مدلی از سعادت و آزادی در میان جوامعی در جهان شود که به رهایی امید دارند. این موضوع نه‌تنها باعث تضعیف اقتدار اخلاقی غرب خواهد شد، بلکه مانعی بر سر راه تحقق اهداف ناتو خواهد بود.

چنین رویکردی می‌تواند غرب را در معرض حملات پوتین و نیروهای مهاجمی چون او قرار دهد. این موضوع می‌تواند سیلی محکمی به صورت تمام مردان و زنان شجاعی در سرتاسر جهان باشد که به صورت روزانه برای رسیدن به آزادی و دموکراسی، خود را در معرض خطر قرار می‌دهند. هیچ‌کس نباید فریب کرملین را بخورد. منازعه در اوکراین، درباره اوکراین، روسیه و حتی ناتو نیز نیست. این منازعه درباره دموکراسی است و غرب باید بر این‌اساس به آن پاسخ دهد.